

الصوارم المهرقة

[231] نمایند و در این خرم دینست اما اجماعی که نه امری چنین باشد با انکار آن شخص

کافر نمی شود مثلا مجمع علیه است که این کعبه که امروز بر آن طواف می کنند بنا کرده
حجاج است اگر کسی این را انکار کند او را تکفیر نکنیم چه با انکار این هیچ حکمی از احکام
دین اختلال نمی یابد خواهی بنای حجاج باش خواهی بنای دیگری و اجماعی که بر صحابیت است از
این قبیل است چه اگر کسی صحابیت کسی از صحابه را انکار کند با آنکه بتمام احکام دین
اصولا وفروعا معترف باشد و بمضمون آن تمسك نماید لازم نیاید از این خرم چیزی از دین الا
اینقدر هست که این در نفس خود باطل است چه معرفت صحابه نه از آن قبیل است که بنفسه از
ارکان اسلام است همچون ایمان بخدا و ملائکه و کتب و رسل چنانکه در کلام غزالی گذشت و طوائف
مبتدعه که در شان بعضی از صحابه نبایست گویند از خوارج و روافض هیچ از اصول و فروع دین
بدان سبب از دست نگذاشته اند و آنچه از اصول و فروع دین در آن بر خلاف رفته اند از برای
قصور نظر است که داشته اند و اجتهاد باطل، نه از سبب آن نابایست گوئی آن ایشان را لازم
شده. اگر کسی سؤال کند که کسی اگر نابایست در شان ابی بکر و عمر گوید بمجرد این همه
مستحق تعزیر باشد و بس چنانچه در سخن غزالی گذشت کأن که دل با اینقدر خشنود نمیشود و دوست
میدارد که باین استحقاق تکفیر درست شود. جواب آنست که مقصود ما از سخن آنست که خوارج
و شیعه کافر نباشند چه اهل علم تکفیر ایشان نکرده اند ایشانرا مبتدع و ضال شمرده اند
و همه ایشان نابایست می گویند و عامل عمر بن عبد العزیز از کوفه بوی نوشت که شخصی سب عمر
بن الخطاب کرده اگر رخصت فرمائی او را قتل کنم در جواب نوشت که جایز نیست که کسی را که